

چشم نرگس به شقایق نگران است هنوز

گفت و گو با نرگس کلباسی

ویژه نامه زن و جامعه (از دیروز تا امروز)

- زنان دراز شده است
- خانه نشینانی بر بلندای شهر
- زن و توسعه در ایران
- فضای مردانه در سیاست شکسته خواهد شد
- تمامی زنان جهان فمینیست هستند
- زنانه نویسی و اصفهان
- زنان را استخدام نکنید؛ نقش زنان در اقتصاد ایران

با گفتار و نوشتارهای:

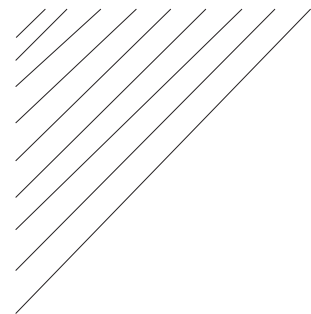
- شهیندخت مولاوردی
- محسن زنانی
- نرگس کلباسی
- هلن اولیایی نیا
- زهرت احمدی
- سیمین کاظمی
- اکرم مصوری منش
- ناهید تاج الدین
- زهرا اخوان نسب
- پریچهر سلطانی
- سهیلا ترابی فارسانی
- مهدخت صنعتی زاده کرمانی
- سینا ایراتپور
- ناهید دایی جواد

زنی را می شناسم من
که شوق بال و پر دارد
ولی از بس که پر شور است
دو صد پیم از سفر دارد
سیمین بهبهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بهارف

خرداد ماه ۱۳۹۶ / شماره هفتم



یادها و رویدادها

۴

زن به ظن ما سرمقاله / سید مرتضی رضوانی
زن همچنان جنس دوم / الهه باقری
از صدای سخن ندیدم خوش تر متن سخنرانی نرگس کلباسی، روایت عشق از زبان درد
چشم نرگس به شقایق نگران است هنوز گفتگو با نرگس کلباسی / سید مرتضی رضوانی
ما زنان کجا ایستاده ایم؟ / حدیث اورک

زن در تاریخ

۲۰

زن در تاریخ باستان / شیوا فتحي
زن ایرانی از نگاه سیاحان خارجی / مهناز کوهی
زنان در تکاپوی یافتن هویت؛ در مصاحبت دکتر سهیلا ترابی فارسانی / الهه باقری
تغییرات اجتماعی زنان در دوره رضاشاه / پروین کارگر
زنان و مدرنیزاسیون در دوره محمدرضاشاه / فاطمه رضایی رادفر
از زن بزرگ کرده غرب زده تا زن انقلابی مکتبی / دکتر سیمین کاظمی

زن و آموزش

۳۵

راه دشوار آموزش دختران در اصفهان / شهناز خواجه
تابسوز دلت از بهر دل سوخته‌ام؛ گفت‌وگو با بتول زنجی زاده / الهه باقری
روایت‌هایی از مشکلات بی‌سوادى زنان در اصفهان / حسین قربانی
آموزش کلید صلح است؛ گفت‌وگویی با نهضت قریشی نژاد / الهه باقری

زنان نامی اصفهان

۴۳

خانه‌نشینی بر بلندای شهر / دکتر نزهت احمدی
سلطان بخت آمازی آرمیده در محله در دشت / سمیه ضیایی
بانوی عظمی ساکن باغ هشت بهشت / فاطمه قاضیها
زبان زنان در آرزو شده است؛ در مکتبه با مهدخت صنعتی زاده کرمانی / الهه باقری
زن و مرد به مانند دو بال پرنده؛ گفت‌وگو با دکتر پریچهر سلطانی / الهه باقری

زنان مهاجر

۵۸

زنان قفقازی در دربار صفویه / سمیه انصاری
روایت ارنست هولتسر از زنان ارمنی اصفهان / یاسمین سهیلی
اقامت زنان لهستانی در ایران / الهام لطفی

فمینیسم

۶۶

فمینیسم و جریان‌های ادبی / عرفانه بکرانی
تمامی زنان جهان فمینیست هستند؛ گفت‌وگو با دکتر هلن اولیایی‌نیا / الهه باقری
فمینیسم مردانه / زهرابه نام

زن و ادبیات

۷۴

سیر حرکت زنان از قصه‌گویی به قصه‌نویسی / پدیده قربانی
زنانه‌نویسی و اصفهان؛ گفت‌وگویی با زنان نویسنده اصفهان / علیرضا محرزى و علی‌شکریایی
شعر زنان از مشروطه تا به امروز / رضا یزدانی
حرف‌هایی از جنس شعر؛ گپ‌وگفتی دوستانه با بانو سعیده زارع / الهه باقری

زن در اجتماع

۸۸

کنگره نسوان شرق؛ سرآغاز دخالت همه‌جانبه دولت در امور زنان / مجید علیپور
گزارش انجمن خیریه بانوان اصفهان / دکتر مولود ستوده
زن و توسعه در ایران / دکتر محسن رتانی
زن، توسعه چالش‌ها و راهکارها در گفت‌وگو با فعالان اجتماعی زن / سیدمرتضی رضوانی





شناسنامه

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

حسن قانونی

سر دبیر: سید مرتضی رضوانی

دبیر ویژه نامه: الهه باقری

دبیر ادبیات: سیاوش گلشیری

هنر: امیر رجایی

ویراستار: الهام لطفی

همکاران این شماره:

دکتر محسن زبانی، دکتر نزهت احمدی، دکتر سیمین کاظمی، دکتر احمد کامرانی فر، دکتر عبدالمهدی رجائی، دکتر مولود ستوده، پروین کارگر، مجید علیپور، فاطمه قاضیه، معصومه گودرزی، شقایق حدادیان، شهناز خواجه، حسین قربانی، حسین قانونی، مهدی این نصیر، فاطمه رضایی رادفر، سمیه انصاری، یاسمین سهیلی، سمیه ضیایی، مهناز کوهی، شیوا فتحی، پدیده قربانی، علی شکیبایی، علیرضا محرز، عرفانه بکرانی، زهرا بهنام، رضا یزدانی، سینا ایرانیور انارکی، پگاه امیردیوانی، سعید آقایی، عرفان رجایی، آرزو صادق حسینی، شکبیا شریفیان

با تشکر از: دکتر احسان امینی، نرگس صفار، سپهر سلیمی، محمد ناظمی هرنیدی، دکتر رضا اسماعیلی، حامد جعفرزاده، آرزو شجاعی، امیر حسین دادخواه، حسام رضایی، سید حسین زارع، حسنعلی حق شناس، اکرم سادات علوی

مدیر هنری: زهرا حسینی

دبیر عکس: محمد علی میرزایی

توسعه و تبلیغات: مرضیه زارع، یاسمین دادخواه، فاطمه اسدی
روابط عمومی: سمانه کلدانی
امور اجراء: رضوان عابدینی
امور هماهنگی: نجمه صادقیان
امور فنی و چاپ: رضا جمفری جلیلی
طراحی و صفحه آرایی: مؤسسه فرهنگی هنری نگار آفرین فردای شرق آریا
چاپ: چاپ و لیتوگرافی آرمان
توزیع: اصفهان امروز

نشانی: اصفهان، بلوار میرزا کوچک خان، حدفاصل پل وحید و میدان سهروردی، مجتمع اداری زاینده رود، طبقه سوم
وبسایت: www.baraye farda.ir
ایمیل: barayefardaa@gmail.com
کانال تلگرام: [telegram.me/barayefardaa](https://t.me/barayefardaa)

زن و اشتغال ۱۰۷

اداره یا خانه؟ بررسی موضوع اشتغال زنان در اصفهان / دکتر عبدالمهدی رجائی
ماملایی که هرگز بچه دار نشد؛ گزارشی از دیدار با فاطمه امینی، زنی ماما / الهه باقری
حمومی آی حموی؛ گفت و گو با صغری شریفی / سرکارگر حمای
مروج خانه های فرهنگ و روستایی / مرجان ریاحی
مصاحبه با زنان کارگر دیروز و امروز، گزارشی درباره وضعیت زنان کارگر / الهه باقری
زنان را استخدام نکنید؛ نقش زنان در اقتصاد ایران / سینا ایرانیور انارکی

زن و مدیریت ۱۲۳

تصمیم سازی برای زنان کشور باید توسط زنان انجام شود؛ گفت و گو مرضیه زارع و سمانه کلدانی با زهرا اخوان نسب
زنان برای رسیدن به جایگاه واقعی خود باید بجنگند؛ گفت و گو مسمیانه با مهندس میترا عابدی / الهه باقری

زن و محیط زیست ۱۲۸

اگر فرهنگ زیست محیطی در مادران رسوخ کند / پگاه امیر دیوانی
نقش زنان در محیط زیست؛ گفت و گو با دکتر صدیقه بران، فعال امور زنان و محیط زیست / الهه باقری

زن و سیاست ۱۳۲

زنان اصفهانی و کرسی های مجلس / الهه باقری
سلام به زنان فرهیخته و سخت کوش استان اصفهان؛ گفت و گو با شهیندخت مولاوردی / الهه باقری
تلاش های پشت پرده برای احقاق حقوق زنان؛ گفت و گو با اکرم مصوری منش / الهه باقری
فضای مردانه در سیاست شکسته خواهد شد؛ گفت و گو با ناهید تاج الدین / سیدمرتضی رضوانی

زن و هنر ۱۴۰

نقوش و سنگ نوشته های قبور زنان مدفون در تخت فولاد / دکتر احمد کامرانی فر
بانوی نگارگر عاشق؛ گفت و گو با زهره فیض الهی / الهه باقری
بانوان هنرمند اصفهان رنگها و طرح های این شهر را برای کودکان فردا زنده نگاه می دارند؛ مصاحبه با خانم سمیرا زمانی / امیر رجایی
عبار زیبایی خط به روح هنرمند بر می گردد نه جنسیت او؛ گفت و گو با شهناز ملکی / سعید آقایی
احیای هنر کهن کاغذ سازی سنتی در اصفهان؛ گفت و گو با فریبا مجیدی / عرفان رجایی
معماری معاصر اصفهان از دیدگاه دو معمار زن؛ گفت و گو با مهندس الهام گرامی زاده و مهندس مینا معین الدین / آرزو صادق حسینی
تن پوشی از جنس هویت ایرانی؛ گفت و گو با مهنوش خسروی / شکبیا شریفیان

زن و تئاتر ۱۵۲

ورود زنان به عرصه تئاتر اصفهان / معصومه گودرزی
تئاتر اصفهان و سوسوگردن شعله آن / گفت و گو با پری کربلایی (سیاره انگاشته)، معصومه گودرزی

زن و موسیقی ۱۵۸

ساز را در پستوی خانه نهان باید کرد / شقایق حدادیان
آینده را بسیار روشن می بینم / گپی با استاد ناهید دایی جواد، امیر رجایی
موسیقی یکی از والاترین هنر هاست؛ گفت و گو با فاطمه فریدی زاده

زن و حقوق ۱۶۴

زنان و آسیب های اجتماعی / نوشین آذری
حقوق بین الملل ابزاری برای پیشبرد حقوق زنان / لیلا علی کریمی
لزوم برابری قوانین ارث و دیه و راهکارهای وصول آن / شیمیا قوشه



زن و توسعه در ایران



مehdi رهنایی
عضو هیئت علمی
گروه اقتصاد دانشگاه
اصفهان

برای فردا: نوشتار زیر، متن ویراسته سخنرانی دکتر محسن رنایی، استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان است که با عنوان «زن و توسعه» در دی ماه گذشته در نشست تخصصی «مهارت‌های گفت‌وگو و توانمندسازی زنان» بیان شده است. از معاونت بانوان اتاق بازرگانی اصفهان بابت در اختیار گذاشتن فایل صوتی سخنرانی و از سخنران محترم بابت بازبینی سخنرانی سپاسگزاریم.

بسیار خرسندم که در محضر بانوان فرهیخته استانمان هستیم. در محضر زنان کارآفرین و فعال مدنی استان، تا در باب یکی از معضلات تاریخی ما در ۱۱۰ سال اخیر، پس از مشروطیت، گفت‌وگو کنیم. معضلی به نام «زن». یکی از اصلی‌ترین معضلات ایران در مسیر توسعه بوده است! اشکال کار در کجاست؟ چه کسی درباره «معضل زن» مقصر است؟ از کجا باید آغاز کنیم تا معضل زن را حل کنیم؟ آیا مردان مقصرند یا زنان؟ اگر بخواهیم به‌سوی فرایند توسعه حرکت کنیم، باید چه کنیم و نقش زنان در این حرکت چه خواهد بود؟

به‌منظور بررسی مسئله «زن و توسعه» از ۱۱۰ سال پیش، یعنی پیروزی انقلاب مشروطیت شروع می‌کنیم. در ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۸، فرمان مشروطیت صادر شد و ما به‌ظاهر، به دنیای مدرن وارد شدیم. چرا دنیای مدرن؟ چون تفاوت دنیای مدرن و دنیای ماقبل مدرن در هر کشور در این است که حاکمیت قانون در آن برقرار می‌شود تا پیش از مشروطیت مسئله‌ای به نام قانون در کشور ما وجود نداشت. قانون اساسی مشروطیت نخستین سند مکتوب رسمی است که ما در تاریخ معاصرمان به آن دست‌یافتیم و با این سند، رابطه بین حکومت و جامعه از رابطه ارباب‌رعیتی به رابطه‌ای قانونی و شهروندی تبدیل شد. بعد از مشروطیت هم پادشاهان قدرت مطلق داشتند یا به بیانی دیگر، دیکتاتور بودند؛ اما این دیکتاتوری به‌نوعی قانونی و به‌نوعی محدود بود؛ یعنی میزان مداخله‌شان هم در چارچوب‌های معینی بود و شاهان پس از مشروطیت، هر کاری را در هر وضعی نمی‌توانستند انجام دهند؛ درحالی که قبل از مشروطیت چنین نبود. قانون تعریفی نداشت جز فرمان پادشاه. بنابراین پس از مشروطیت، رابطه بین مردم و حکومت رابطه شهروندی شد. رابطه شهروندی می‌تواند براساس دموکراسی باشد یا براساس نظام مشروطه سلطنتی، یا حتی براساس دیکتاتوری؛ اما این دیکتاتوری مشروط و مقید است؛ یعنی شهروندان از طریق قانون حق دیکتاتوری را به حاکم تفویض کرده یا پذیرفته‌اند. استبداد یا استقرار دولت مدرن منافات دارد اما دیکتاتوری الزاماً نافی استقرار دولت مدرن و شهروندی نیست. دقت کنیم دموکراسی الزاماً بهتر از نظام سلطنت مشروطه نیست. تجربه تاریخی نشان داده که دموکراسی در وضعیتی بهتر عمل کرده است و سلطنت هم در وضعیتی دیگری؛ مثلاً در کشورهایی که تعدد گروه‌ها یا نژادها یا ادیان همراه با فرهنگ قومی و قبیله‌ای وجود دارد، دموکراسی آفتی ویرانگر است که تمام منابع کشور را تخریب می‌کند؛ اما در کشورهایی که فرهنگ شهری حاکم است و تعدد قومی و قبیله‌ای کمتر است، دموکراسی بهتر از پادشاهی عمل می‌کند. اکنون سخن ما این نیست که برای ایران کدام‌یک بهتر است، سخن این است که پس از نهضت مشروطه رابطه بین جامعه و حاکمیت، رابطه‌ای قانونی شد؛ یعنی مناسبات قدرت دارای چارچوب و ضوابط شد و ما وارد دنیای مدرن شدیم.

❖ پیش‌تاز اما عقب‌مانده

وقتی انقلاب مشروطیت رخ داد، ما اولین کشور در آسیا بودیم که انقلاب رهایی‌بخش داشتیم، نخستین یا دومین کشوری بودیم که قانون اساسی رسمی داشتیم، نخستین یا دومین کشوری بودیم که پارلمان تشکیل دادیم، نخستین کشوری بودیم که نفت را کشف و استخراج کردیم، ما در آسیا جزء اولین کشورهایی بودیم که آموزش و پرورش نوین راه انداختیم، جزء نخستین کشورهایی که دانشگاه تأسیس کردیم. در بسیاری از زمینه‌ها ما پیش‌تاز بودیم، زمانی که تمام آسیا عقب‌مانده بود ما گام‌های بلندی برداشتیم، گام‌هایی که ملت‌های دیگر آسیا با فاصله ۵۰ سال از ما برداشتند. اگر به قبل از مشروطیت برویم، ما بسیار زودتر از ژاپنی‌ها وارد به دنیای مدرن را آغاز کردیم. نوسازی در ایران با امیرکبیر آغاز شد و در ژاپن با امپراتور می‌جی. همان سالی که امیرکبیر شهید شد، یعنی سال ۱۸۵۲ ش، امپراتور می‌جی تازه به دنیا آمد؛ یعنی هم ورود به دنیای مدرن را زودتر از ژاپن شروع کردیم و هم به علت کشف نفت، در این مدت امکانات بیشتری هم داشتیم. چاره‌ای نداریم که خودمان را با آسیا مقایسه کنیم؛ چرا که اروپا و آفریقا بحثشان جداست، با آفریقا مقایسه نمی‌توان کرد؛ چرا که آفریقا هنوز در بعضی حوزه‌ها جایی است که ما صدسال پیش بوده‌ایم. اروپا و آمریکا نیز چون چهارصد سال قبل از ما آغاز کرده‌اند، موقعیتشان متفاوت است. ما با آسیا مقایسه می‌کنیم که تقریباً همه در طول یک قرن گذشته، فرایند توسعه‌مان را کلید زده و شروع کرده‌ایم. اما امروز که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در این فاصله ۶۰ درصد منابع نفتی را تخلیه کرده‌ایم. منابع نفتی که زمین میلیون‌ها سال خودش را فشرده تا توانست در حفره‌های میکرونی درون پوسته‌اش نفت خلق کند و در این مدت، ما بخش اعظم این منابع را تخلیه کردیم. همچنین ما فقط در ۳۵ سال گذشته، ۷۰ درصد ذخایر آبی زیرزمینی تجدیدنپذیر خودمان را مصرف و تبخیر کردیم. تا قبل از سال ۱۳۶۰ ش، مصرف ما از این ذخایر تجدیدنپذیر در تراز بود؛ یعنی برداشت ما با آنچه از بارش آسمان به زمین فرومی‌رفت، برابر بود؛ اما در این ۳۵ سال، ۷۰ درصد منابع زیرزمینی آلمان را که میلیون‌ها سال آسمان گریسته بود و زمین جذب کرده بود، تبخیر کردیم. در این مدت، حدود ۶۰ درصد جنگل‌ها را نابود و بخش بزرگی از زمین‌های کشاورزی را به کویر تبدیل کردیم؛ پس ما هرآنچه ذخیره داشتیم، در این مدت مصرف کردیم، هرآنچه می‌توانستیم کوشیدیم. گفتند برای توسعه جاده می‌خواهیم، در مقاطعی از

زمان و در مقایسه با سایر کشورهای منطقه، بیشترین توسعه جاده‌ای را داشتیم. گفتند برای توسعه سد می‌خواهیم، پس از انقلاب ۳۰ برابر پیش از انقلاب سد ساختیم و ۳۰ برابر دیگر هم سد در حال ساخت داریم. قبل از انقلاب ۱۹ سد و اکنون ۶۳۰ سد فعال و بیش از ۱۲۰۰ سد در حال ساخت داریم. گفتند راه‌آهن لازم است، سریع راه‌آهن زدیم، گفتند برق، آوردیم، گفتند مخابرات، آوردیم. گفتند آموزش و پرورش، آوردیم. گفتند دانشگاه، آوردیم. گفتند دانشگاه‌ها مرادنه است، خانم‌ها باید بروند دانشگاه، درها را گشودیم و خانم‌ها وارد دانشگاه شدند؛ حالا یا از سر استیصال یا آگاهانه گشودیم، نمی‌دانم؛ ولی الان ۷۰ درصد صندلی‌های دانشگاه‌ها در اختیار خانم‌هاست. پس ما همه آنچه در توان داشتیم و همه ذخایر خدادادی‌مان را به کار گرفتیم. دقت کنیم، در کره زمین کشور ما یکی از استثناهای خلقت است از نظر تنوع اقلیم، تنوع منابع، تنوع جمعیت، موقعیت مکانی ویژه، ذخایر عظیم زیرزمینی و نظایر این‌ها؛ یعنی ما همه آنچه لازم بود، داشتیم و هرآنچه می‌توانستیم را کوشیدیم و خرج کردیم. با تمام این‌ها امروز که نگاه می‌کنیم از نظر شاخص‌های توسعه ما زده بالای در جهان نداریم که نداریم در آسیا هم نداریم.

برای مقایسه، کره جنوبی ۳۵ سال پیش هم‌زمان با پیروزی انقلاب در ایران، برداشتن گام‌های توسعه همراه با دموکرات شدن کشور را شروع کرد. این کشور کوچک که مساحتش به اندازه یک استان ما هم نمی‌شود، از کشور با حکومت نظامیان و تحت سلطه غرب شروع کرد و امروز اگر از صدها و هزاران شرکت دیگرش چشم‌پوشی کنیم، فقط درآمد شرکت سامسونگش برابر با کل فروش نفت ایران است. چگونه می‌شود کشوری کوچک و به‌نوعی دورافتاده که مرکزیت اقلیم‌ها و فرهنگ‌ها را نداشته و در حاشیه آسیا قرار دارد، به چنین قدرت اقتصادی دست پیدا کند؟ و همین میزان توانمندی را شاید هم بیشتر، در حوزه قدرت اجتماعی دارد؛ برای نمونه در سال ۲۰۰۲ م، کره جنوبی در جام جهانی فوتبال چهارم شد. در کره جشن ملی اعلام شد، مردم به خیابان‌ها ریختند و رئیس‌جمهور اعلام کرد که در ۲۰۰۰ سال گذشته، در کره چنین جشن برشکوه و گسترده‌ای وجود نداشته است. عکس‌های ماهواره‌ای نشان می‌داد که پایتخت کره مملو از جمعیت سرخ‌پوش بود، همه از خانه‌ها بیرون ریخته بودند؛ اما هیچ کس در خیابان نبود. معنی‌اش چیست؟ یعنی همه بودند؛ اما در کوچه‌ها، پیاده‌روها، پارک‌ها و فضاهای عمومی بوده و هیچ

کس در قسمت سواره‌روی خیابان‌ها نبود. این یعنی شعوری اجتماعی، سرمایه‌ای اجتماعی و هنری ملی که ملتی به خیابان بریزد؛ اما تردد اتومبیل‌ها در خیابان‌ها مختل نشود.

چند سال پیش، یک تیم فوتبال اصفهانی در مقابل تیمی تهرانی پیروز شد. نه همه مردم بلکه بخشی از هواداران تیم اصفهانی به خیابان‌ها آمدند و من خودم شاهد بودم که خیابان‌ها را می‌بستند و خودروها را متوقف می‌کردند و راننده خودروهایی را که پلاکشان «تهران» بود، بیرون می‌کشیدند، روی کاپوت خودروی او ضرب می‌گرفتند و می‌گفتند باید برقصی؛ بنابراین مردم کره نه تنها در حوزه اقتصاد، بلکه در حوزه اجتماع هم جهش‌های شگرفی کرده‌اند و البته قضیه ژاپن جداست؛ چون بسیار متفاوت‌اند؛ حتی با تمام غربی‌ها. توسعه اقتصادی و بلوغ اجتماعی ژاپنی‌ها، حتی در مقایسه با اروپایی‌ها هم، مثال‌زدنی است. نمونه‌اش را در سونامی چند سال پیش ژاپن دیدیم. مردمی که گرفتار سونامی بودند، در هر وعده غذایی با آرامش و صبر بسیار می‌رفتند و از مراکز امداد به اندازه همان وعده غذا می‌گرفتند. کیف‌های پولی که در خیابان گم شده بود، تحویل پلیس داده می‌شد؛ به هیچ فروشگاه‌های دست‌برده نرسید. ژاپن بسیار متفاوت است؛ چرا کشوری مثل کره یا مالزی یا سنگاپور در عرض ۳۰ سال، بدون اینکه تنوع اقلیمی و امکانات ما داشته باشند، در فرایند توسعه راه ۴۰۰ ساله غربی‌ها را طی کردند و ما ۱۱۰ سال است که می‌کوشیم و تمام منابع را مصرف کردیم، ولی هنوز در شاخص‌های توسعه رتبه پایینی داریم؛ این در حالی است که خودمان را باهوش‌ترین و فرهیخته‌ترین مردم و مالک بهشت می‌دانیم و به بسیاری از داشته‌هایمان می‌نازیم.

❖ روانشناسی اجتماعی

اجازه دهید در پیرانتر، نکته‌ای را بگویم. گاهی روانشناسی اجتماعی ملت‌ها ویژگی‌های عجیبی دارد، گاهی رفتار ملت‌ها بسیار شبیه رفتار فردی آن‌ها می‌شود؛ مثلاً ملتی که خودش را باهوش‌ترین ملت دنیا بداند، معلوم است که بسیار کم‌هوش است؛ ملتی که فرهنگ خود را بهترین فرهنگ عالم بداند، معلوم است که بسیار بی‌فرهنگ است؛ ملتی که خودش را الهام‌بخش دنیا بداند معلوم است که بسیار مقلد است؛ ملتی که خودش را هیفت‌ه‌ترین بداند، معلوم است که بسیار گمراه است؛ ملتی که خودش را بهترین نژاد عالم بداند، معلوم است که هنری برای عرضه ندارد که مجبور است به نژادش تفاخر کند؛ ملتی که سعادت را در انحصار

خودش بدانند، حتماً از بی‌سعادت‌ی در رنج است؛ ملتی که به داشته‌ها و نداشته‌های دیگران می‌خندد، گرفتار کمبودهای چشم‌گیری است؛ ملتی که برای همه مرگ می‌خواهد، آن قدر به مرگ دیگران مشغول است که فراموش می‌کند اسباب تداوم زیست خودش را فراهم کند و بسیار زود شاهد مرگ خویش خواهد بود.

❖ چه کسی مقصر بوده است؟

خوب، سؤال اولمان را باز تکرار می‌کنیم؛ چرا ما به این مسیر افتادیم؟ کجای کار اشکال داشت؟ پادشاهان و حاکمان ما فاسد بودند؟ سیاستمداران ما ناتوان بودند؟ روشنفکران ما دروغین بودند؟ پول‌های ما واقعی نبود؟ استعمار ما را زمین‌گیر کرد؟ دسیسه خارجی ما را به این راه انداخت؟ دین ما مشکل داشت؟ حاکم ما مناسب نبود؟ کجای کار مشکل داشت؟ ما همه کارهایی که باید انجام می‌دادیم، انجام دادیم و تمام داشته‌هایمان را هم مصرف کردیم. ممکن است بگویند ما این گفته‌ها در تصویرکردن وضعیت کنونی، اغراق می‌کنی؛ اما اصلاً اغراق نیست. ما امروز در مصرف تریاک در دنیا کشور نخست هستیم. بعد از روسیه دومین واردکننده شکر در دنیا هستیم و مصرف شکرمان بسیار بیشتر از میانگین جهانی است؛ درحالی‌که شکر سم سفید است و مصرف بیش از اندازه آن بسیار زیان‌بار و نشانه بیماری ملی است. ما نه تنها نخستین کشور در مصرف سرانه نان هستیم، بلکه بیشترین نرخ ضایعات نان را نیز در دنیا داریم؛ ۳۰ درصد نان تولیدی ما ضایع می‌شود. از نظر تعداد اعدام‌ها کشور دوم بوده و در مقایسه با تعداد جمعیت، از نظر تعداد زندانیان کشور بارزته بالا هستیم. کشوری هستیم که شاخص شدت انرژی ما، یعنی میزان مصرف انرژی برای یک واحد تولید، در تمام چهار دهه گذشته رو به افزایش بوده است؛ درحالی‌که در اکثر کشورهای دنیا این شاخص در حال کاهش است و به همین ترتیب، شاخص‌های بسیاری وجود دارد که نشانه عقب‌ماندگی یا پس‌روی ماست. سؤال جدی است: ما چه مشکلی داشته‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم؟

❖ شرط کافی توسعه

به نظر می‌توان ادعا کرد که پادشاهان و رهبران ما بدتر از بقیه پادشاهان و رهبران دنیا نبوده‌اند، سیاستمداران ما ناتوان‌تر از بقیه سیاستمداران نبوده‌اند، دانشگاهیان ما کم‌سوادتر از دیگر دانشگاهیان دنیا نبوده‌اند. وقتی نگاه می‌کنیم حتی این‌هایی که فکر می‌کنیم مقصرند، در مقایسه با کشورهایی که توانسته‌اند مسیر توسعه را بروند، بدتر نبوده‌اند. ممکن است خطاهایی بوده باشد، ممکن است دیکتاتوری کرده باشند؛ اما در مقایسه با کشورهایی که توانسته‌اند از این گذار تاریخی عبور کنند، بدتر نبوده‌اند. پس اشکال کجاست؟ پاسخ من این است که مشکل زنان ما بوده‌اند، معضل اصلی ما «معضل زنان» بوده است. پادشاهان ناتوان‌تر از آن هستند که راه ملتی را در مسیر تکامل ببندند؛ حاکمان ناتوان‌تر از آن‌اند که بتوانند مسیر ملتی را منحرف کنند. به گمان من اگر ما نتوانسته‌ایم در مسیر توسعه به جایگاه درستی برسیم، موضوع مسئله زنان بوده است. بی‌برده و کوتاه، ما زنان توانمندی برای حرکت در مسیر توسعه نداشتیم؛ مادران توانمندی نداشتیم. توسعه،

مرد توانمند یا نفت یا ضریب هوشی (IQ) بالا یا حتی سرمایه چشم‌گیر نمی‌خواهد. برخی از این ویژگی‌ها و توانمندی‌ها، مثل سرمایه، برای توسعه «لازم» هستند اما کافی نیستند. توسعه یک «شرط کافی» دارد و آن وجود «زنان توانمند» است.

❖ دموکراسی، انتخابات نیست

اگر جامعه‌ای زنان توانمند داشته باشد سرمایه می‌آید، فناوری می‌آید، دانش می‌آید و قدرت اقتصادی می‌آید. اگر جامعه‌ای زنان توانمند نداشته باشد، هرچه می‌خواهد داشته باشد، تمام آن‌ها به زودی از دست می‌روند؛ یعنی سرمایه می‌شود ابزار تفاخر نه ابزار رشد و تکامل؛ علم می‌شود ابزار دعوا و رقابت مخرب، نه ابزار رشد و پیشرفت؛ دموکراسی می‌شود ابزار انحصار و قدرت و تخریب دیگران نه ابزار ارتقای مدیریت ملی. من شخصاً حکومت پادشاهی و حتی دیکتاتوری را بر دموکراسی‌ای که در جامعه‌ای با روحیات کودکی مستقر شود، مرجح می‌دانم. معتقدم دموکراسی بعد از انقلاب، برای ما فقط زاینده بی‌ثباتی و بازار تهی‌سازی منبع و عامل تخریب سرمایه‌های ملی بود. سرمایه اجتماعی را تخریب کرده است؛ محیط زیست را تخریب کرده است؛ ساختار شهری را به هم ریخته است؛ اخلاق را منهدم کرده است؛ سرمایه اقتصادی را هم فراری داده است. دموکراسی انتخابات نیست، بلکه انتخابات یک روش انتخاب است. شما می‌توانید دموکراسی داشته باشید؛ ولی انتخابات نداشته باشید. می‌توانید دموکراسی داشته باشید؛ ولی پادشاه داشته باشید؛ مثل انگلستان، مثل ژاپن مثل سنگاپور. دموکراسی فراتر از انتخابات است. اصل دموکراسی نوعی ویژگی‌های رفتاری است که از داخل مغز ما و از دوران کودکی شکل می‌گیرد و بعد در بزرگسالی به رفتار ما سرایت می‌کند. شما می‌توانید انتخابات داشته باشید؛ اما نه نظام سیاسی و نه جامعه‌تان دموکرات نباشند. جامعه‌ای که مردمش دموکرات نباشند؛ ولی قانون اساسی‌اش براساس انتخابات تعیین شده باشد، الزاماً دموکرات نیست. ممکن است جامعه‌ای «آزادی خواه» باشد؛ اما «آزاداندیش» نباشد. بنابراین یک جامعه در بند ممکن است برای گرفتن آزادی خود قیام کند؛ اما پس از بیروزی «آزاداندیش» نباشد و راه را بر دموکراسی و آزادی واقعی سد کند.

❖ معضل زن در توسعه

من تمام مسئله توسعه نیافتگی خودمان را به زنان مربوط می‌دانم و این معضلی تاریخی است برای ما که باید حل کنیم. بخش چشم‌گیری از این معضل، فرهنگی است و چندان هم ربطی به اسلام ندارد؛ برای اینکه امروز بخش بزرگی از محدودیت‌ها و ناتوانی‌های زنان ما اسلامی نیست، فرهنگی است. حتی وقتی به تاریخ زندگی ائمه «ع» نگاه می‌کنیم، می‌بینیم بسیاری از محدودیت‌هایی که امروز جامعه ما برای زنان اعمال می‌کند، آن‌ها نداشته‌اند.

مسئله زن به‌عنوان مانع توسعه یعنی چه؟ اجازه دهید با شخصی کمی بسیار روشن شروع کنیم؛ قبل از انقلاب نرخ مشارکت زنان ما ۱۳/۵ درصد بود؛ یعنی از زنانی که در سن ۱۵ تا ۶۵ سال، سن اشتغال، بودند ۱۳/۵ درصد در جامعه، در سیاست، در اقتصاد و در

مدیریت حضور داشتند؛ یعنی از کل زنانی که در سن کارکردن بودند، این درصد یا شاغل یا به دنبال شغل بودند؛ یعنی حضور اجتماعی داشتند و از خانه بیرون آمده بودند، حتی اگر شاغل نبودند. نرخ مشارکت یعنی نسبت زنان فعال، شاغل و غیرشاغل، به کل زنانی که در سن کارکردن هستند. الان هم نرخ مشارکت زنان حدود ۱۴ درصد برآورد شده است؛ یعنی چه؟ ۳۵ سال است درهای دانشگاه‌ها به روی زنان باز شده است و چند میلیون فارغ‌التحصیل زن داشته‌ایم و اکنون نیز حدود نیمی از ظرفیت دانشگاه‌ها در اختیار زنان است؛ اما نرخ مشارکت تنها ۵/۵ درصد افزایش یافته است. این زنان کجا هستند که فقط ۱۴ درصدشان فعال‌اند؟ معنی‌اش این است که زنان ما دانشگاه هم که می‌روند، فعال نیستند؛ یعنی حضور مؤثر اجتماعی ندارند، حتی دنبال شغل هم نمی‌گردند. عاملش چیست؟ ممکن است شوهرانشان مانع شده باشند؛ ممکن است سبک زندگی ما تأثیر داشته باشد که زن هم باید در خانه کار کند و هم در بیرون؛ بنابراین یکجایی انرژی جسمی و روحی‌اش تمام می‌شود و می‌بُرد و ترجیح می‌دهد در خانه بماند؛ ممکن است فرهنگ یا مذهب عاملش باشد. نمی‌دانیم شاید هم خود ویژگی‌ها و خلقیات زنان ایرانی عاملش باشد. هرچه هست ما اکنون معضلی به نام «زن» داریم.

ما ۳۵ سال است گوش عالم را کر کرده‌ایم که این از افتخارات ماست که دانشگاه‌ها را برای بانوان باز کرده‌ایم. در این مدت خانواده‌ها چقدر خسته شدند، چقدر تنش‌ها لرزید که دخترشان در شهر دیگری درس بخواند، چقدر دویند که هزینه شهریه را بدهند و اکنون حاصل این همه هیاوه و هزینه این است که هنوز درصد زنان فعال در کشور ۱۴ درصد است؛ یعنی ۵/۵ درصد بیش‌تر از قبل از انقلاب. به نظر من این مسئله جدی توسعه امروز ماست؛ یعنی ما تمام تلاشمان را کرده‌ایم که زنانمان تحصیل کرده و دانشمند بشوند؛ اما زنان ما توانمند نشده‌اند. تحصیل کرده‌اند؛ اما دانش خود را به خانه برده‌اند، در عرصه اجتماع حضور پیدا نمی‌کنند، نقشی نمی‌پذیرند، مدیریتی قبول نمی‌کنند، فعالیت مؤثری ندارند. فرقی نمی‌کند که خودشان نخواسته‌اند یا عوامل دیگری مانع آنان شده است. این مسئله به کجا برمی‌گردد؟ آیا مردان و پدران و شوهران، زنان را مجبور می‌کنند به خانه برگردند؟ البته این مسئله هست؛ چون بسیاری از مردان هستند که دوست دارند زنانشان تحصیل کرده باشند؛ ولی فعال نباشند. آیا مدیریت اجتماعی ما هنوز مردانه است و راه را بر ورود زنان به موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی می‌بندد؟ این هم هست و بعد از انقلاب هم تشدید شده است. فقه ما مردانه است، سیاست ما مردانه است، مدیریت ما مردانه است، قوانین ما مردانه است؛ اما مشکل این است که متأسفانه خود زنان ما هم مردانه‌اند؛ یعنی اندیشه مرد محور دارند، هنجارهای مرد محور دارند؛ یعنی همان طوری اندیشمند که پدرانشان و مردانشان می‌اندیشیدند. همان باورهایی را دارند که آن‌ها دارند. این مثال تجربه‌ای واقعی است و از بس گویاست من همیشه به‌عنوان نمونه‌ای از تضاد رفتاری درباره زنان ایرانی مطرح می‌کنم. چند سال پیش، دخترخانمی که دانشجوی من در مقطع دکترا بود، روزی سراسیمه به اتاق من آمد؛ برافروخته بود. گفتم چه شده است؟ گفت رفته بودم جایی و یک آقای به من متلک گفت.



کرده باشند، موضوعی اختلافی که مؤمنان را به زحمت انداخته است حل و بعد حکمی یکسان اعلام کنند؟ موضوعاتی از حجاب گرفته تا خمس و زکات و رؤیت هلال رمضان و قمه زدن و معامله با بانک و استفاده از اینترنت و نظایر اینها؟ متأسفانه مراجع فقط در فاتحه‌های یکدیگر شرکت می‌کنند یا در فاتحه‌دیگران با هم سلام و علیکی دارند. البته بخشی از مسئله به کسوت مرجعیت و بخشی به نظام آموزش حوزوی برمی‌گردد؛ اما بخش اعظم این مسئله به ناتوانی‌های بازمانده از دوران کودکی‌شان برمی‌گردد. وقتی ما در کودکی ناتوان هستیم هرچه به لحاظ ثروت، به لحاظ علم، به لحاظ قدرت، به لحاظ شهرت و نظایر اینها بزرگ‌تر می‌شویم ناتوانی‌هایمان آشکارتر می‌شود. این ناتوانی‌ها از خانه ریشه می‌گیرد. برای توسعه ما انسان‌های توسعه‌یافته با توانمندی‌های توسعه‌ای می‌خواهیم و این توانمندی‌ها عمده‌اش در خانه شکل می‌گیرد نه در مدرسه. اگر در خانه شکل نگیرد مدرسه چندان کاری نمی‌تواند انجام دهد و اگر در خانه شکل بگیرد، مدرسه بسیار اندک می‌تواند آن را تخریب کند.

❖ دوران طلایی

روانشناسان می‌گویند مهم‌ترین دوران شکل‌گیری توانمندی‌های انسان از صفر تا پنج یا هفت سالگی است و البته عصب‌شناسان معتقدند که در این میان، هزار روز اول زندگی دوران طلایی شکل‌گیری تمام آن توانایی‌هایی است که برای یک انسان طبیعی و توانمند بودن لازم است. شاید شصت تا هفتاد درصد تمام ویژگی‌ها و توانمندی‌هایی که ما در بزرگسالی داریم، محصول این هزار روز اول است. بعد از این، یک مرتبه ضریب تحول‌پذیری کاهش می‌یابد. اگر در این دوره یادگیری شکل گرفت، شما می‌توانید در دبستان بر آن بیفزایید؛ ولی اگر پایه‌ها شکل نگیرد شما بعداً در دبستان هم چندان نمی‌توانید یادگیری به آن اضافه کنید.

بنابراین آینده هر کشور، توسعه هر کشور، قدرت اقتصادی و سیاسی هر کشور در نیروگاه هسته‌ای شکل نمی‌گیرد؛ کما اینکه ۴۰ سال است نیروگاه هسته‌ای می‌سازیم؛ ولی توسعه نیافته‌ایم. تاکنون هزینه‌ای

نرسیده‌ایم، علت آن است که انسان‌های توانمند نداشته‌ایم و در واقع، مادران توانمندی نداشته‌ایم که انسان‌های توانمند تربیت کنند.

❖ نخبگان ناتوان

ما نفت داشتیم، سیاستمدار، رهبر و پادشاه خوب هم داشتیم؛ دست کم مقامات ما بدتر از مقامات سایر کشورهای نظیر ما نبوده‌اند. ما هنرمند، دانشمند، ادیب، پزشک، استاد و نخبه هم بسیار داشتیم؛ اما انسان توانمند، یعنی انسان‌های عادی اما توانمندی که در حوزه اقتصاد و سیاست و اجتماع بتوانند توانمند عمل کنند، نداشته‌ایم و برای اینکه انسان‌های توانمند داشته باشیم باید خانه‌ای غنی و کودکی غنی و خانواده‌ای توانمند داشته باشیم؛ اما بدون مادر توانمند، هیچ خانواده‌ای توانمند نخواهد بود. در خانواده، مادر محور است. اگر مادر توانمند باشد کودکان هم توانمند بار می‌آیند. اگر پدر توانمند باشد، اما مادر ناتوان باشد، الزاماً کودکان توانمند بزرگ نمی‌شوند؛ ولی اگر مادر توانمند باشد حتماً کودک توانمند بزرگ می‌شود. برای اینکه کودکی غنی داشته باشیم، مادر توانمند نیاز داریم. من اصطلاحاً می‌گویم جامعه ما جامعه‌ای «بی‌کودکی» است. ما کودکی غنی نداریم؛ به همین علت کودکان ما ناتوان به بزرگسالی می‌رسند. ما ظاهراً رئیس‌جمهوریم، ظاهراً وزیریم، ظاهراً نماینده مجلسیم؛ ولی در عمل بلد نیستیم جدی، اما اخلاقی و عقلانی، با هم حرف بزنییم. بلندگوهای مجلس تمام فضا را گرفته است و از رادیو هم پخش می‌شود؛ یعنی شما آرام هم صحبت کنید همه دنیا صدای شما را می‌شنوند؛ اما آدم‌هایی که در مجلس اند، بلد نیستند ساده و آرام و متین حرف بزنند. ما حتی روسای قوای ناتوانی داریم. وقتی رئیس‌جمهور و رئیس قوه دیگر بر سر موضوعی از قانون اساسی با هم اختلاف دارند، در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها جواب همدیگر را می‌دهند یا یکدیگر را نقد می‌کنند. آنان نمی‌توانند رودررو بنشینند، صحبت کنند، اختلافاتشان را حل کنند، به جمع‌بندی برسند و بعد اعلام کنند. آیا تاکنون شنیده‌اید مراجع تقلید که درباره موضوعات بسیاری اختلاف دارند یک بار با هم نشستند باشند، گفت‌وگو

گفتم خوب چه کار کردی؟ گفت ماشینم را سوار و سریع از آنجا دور شدم. گفتم خوب تو همان کاری را کردی که مادر بزرگت هم می‌کرد، پس فرق تو که داری دکترای می‌گیری با مادر بزرگت چیست؟ آیا وقتی کسی متلک می‌گوید راهش این است که فرار کنی، راه دیگری به ذهنت نرسید؟ نمی‌شد چند ثانیه فکر کنی راه دیگری انتخاب کنی؟ بنابراین این دختر خانم دارد دانشمند می‌شود؛ ولی برای اینکه خودش را در جامعه مدیریت کند، کم‌ترین توانایی لازم را ندارد. معضل زنان ما دقیقاً اینجاست. تا زمانی که زنان ما توانمند نشوند، دو برابر این جاه‌های نفت هم داشته باشیم، اوضاع تغییر نخواهد کرد و در مسیر توسعه گامی به پیش نخواهیم برد.

❖ مردان توسعه

ممکن است پرسید چرا نمی‌گویید تا زمانی که مردان توانمند نشده‌اند، ما خواب توسعه را می‌بینیم. چرا فقط زنان؟ مگر مردان ما توانمندند؟ مگر مردان ما وقتی با خودروهای خود تصادف می‌کنند، بلدند مسالمت‌آمیز با هم صحبت و برخورد کنند؟ مگر مردان ما توانمندند شراکت یا شرکتهای اقتصادی راه بیندازند و ۳۰ سال با هم کار کنند؟ مگر مردان ما توانمندند صادرات کنند؟ مگر مردان ما توانمندند که خستگی‌های بیرون را به خانه نیاورند؟ مگر مردان ما توانمندند که هم در بیرون خانه کار کنند هم در داخل خانه؟ درست است. بیشتر مردان ما در این مسائل و مسائل بسیار دیگر ناتوان‌اند؛ اما نکته اینجاست که برای اینکه مردان ما توانمند شوند باز ما نیاز به زنان توانمند داریم. اگر مردان ما نمی‌توانند با هم شراکت کنند، اگر صبرشان کم است، اگر در بازارهای جهانی ناتوان‌اند، اگر کارآفرینی بلد نیستند، اگر فنون مذاکره بلد نیستند و به سرعت در گفت‌وگوهای خود به مرحله فریاد می‌رسند، اگر ریسک‌پذیر نیستند، اگر خلاقیت نمی‌ورزند، اگر اعتماد نمی‌کنند، اگر تحمل انتقاد ندارند، اگر بلد نیستند بدون آنکه به کسی اهانت کنند او را به صورت اخلاقی و عقلانی نقد کنند، همه این‌ها به این علت است که آن‌ها مادران توانمندی نداشته‌اند. اگر ما صدسال است در حال دویدنیم و به جایی

به اندازه ساخت ۳۰ نیروگاه گازی، هزینه صرف ساخت نیروگاه اتمی بوشهر شده است؛ ولی هنوز گرفتار خارجی هستیم و نمی‌توانیم همه کارهای آن را خودمان انجام بدهیم. نه غنی‌سازی و نه سدسازی و نه خودروسازی، هیچ یک معیار توانمندی کشوری نیست. اصلی‌ترین سرمایه‌گذاری برای آینده هر کشور در خانه صورت می‌گیرد، کودکان صفر تا هفت سال. هر سرمایه‌گذاری و هر کاری می‌خواهیم بکنیم باید برای این گروه انجام دهیم. اگر می‌خواهیم کارآفرین قوی، مدیر ریسک‌پذیر، سیاستمدار معتدل و توانمند و صادرکننده خلاق داشته باشیم فقط در خانه باید سرمایه‌گذاری کنیم. ما همه آدم‌های شبکی هستیم، بزرگسالی و شخصیت‌های تمیزی داریم؛ اما کجا معلوم می‌شود ناتوانیم؟ وقتی تصادف می‌کنیم می‌فهمیم این آدمی که تا حالا بسیار شیک و فرهیخته بود، چقدر کودک است. کوچک که بود اگر دو چرخه‌اش خش می‌افتاد جیب می‌زد و حالا که بزرگ شده فقط اسباب‌بازی‌اش بزرگ شده و خودش بزرگ نشده است؛ پس وقتی ماشین او خش می‌خورد باز هم جیب می‌زند. شخصیت هنوز کودک است و

هیكل بزرگ شده است. جامعه مثل وقتی است که همه لباس کوه پوشیده‌اند در پایین کوه هلهله‌کنان می‌گویند برویم کوه‌نوردی. در پایین کوه همه مثل هم هستیم، وقتی بالا می‌رویم معلوم می‌شود کی چه کاره است. هرچه می‌رویم عده‌ای نفس کم می‌آورند و از رفتن باز می‌مانند. بعد می‌بینیم فقط ۲ یا ۳ نفر به قله می‌رسند. الان که ما نشستیم اینجا همه آدم‌های خوب و حسابی هستیم؛ ولی وقتی برمی‌گردیم سرکار، در خیابان، در رانندگی، در مهمانی، در سیاست و... معلوم می‌شود ما کجاها ناتوانیم.

بسیاری از ما گمان می‌کردیم بعد از برجام هیئت‌های سرمایه‌گذاری خارجی در ایران روی پروژه‌های بسیاری سرمایه‌گذاری کنند؛ اما این هیئت‌ها فقط می‌آیند بازدید می‌کنند و می‌روند. دیگر بر نمی‌گردند. چرا؟ چون این‌ها می‌آیند اینجا یک گشتی می‌زنند، با یکسری آدم ناتوان روبه‌رو می‌شوند، می‌روند و بر نمی‌گردند. می‌بینند تمام بستر مساعد است؛ اما آدم‌ها ناتوان‌اند. شنیدم یک سرمایه‌گذاری ایرانی که ساکن خارج است با هزار خواهش مقامات آمده بود ایران که در اصفهان سرمایه‌گذاری کند. مقامات شهر هم کلی حمایتش کردند، بعد از یک هفته رفته بود و از فرودگاه به یکی از مقامات زنگ زده بود که من دارم برمی‌گردم. آن مقام پرسیده بود چرا؟ علت این بود که این سرمایه‌گذار در این یک هفته فهمیده بود در ایران نمی‌تواند کار کند. به اداره‌ای رفته بود از همان دم در نگهبان اداره بد برخورد کرده بود، بعد رفته بود دفتر مدیرکل، منشی گفته بود مدیر نیست، هرچه این فرد دربارهٔ زمان و امکان ملاقات با مدیرکل سؤال کرده بود، پاسخ‌های سربالا شنیده بود. بعد تصمیم گرفته بود بنشیند تا مدیر بیاید. وقتی بعد از چند ساعت مدیر آمده بود، رفته بود خدمت مدیرکل. مدیرکل یک ربع ساعت ایشان را ایستاده نگه داشته و سؤال و جواب کرده بود. یعنی متوجه نبود که با یک سرمایه‌گذار چگونه باید برخورد کند و نمی‌دانست او کیست و چه اهمیتی دارد. مدیر نمی‌داند باید جلوی پای سرمایه‌گذار بلند شود و او را در صدر بنشانند. این سرمایه‌گذار هم از همانجا تصمیم می‌گیرد برگردد. بخش اصلی ناتوانی مدیرکل به خانه برمی‌گردد. پس همه مسئله توسعه از خانه شروع می‌شود و ربطی به کارخانه و اداره ندارد. همه عوامل به مادران، به عنوان سرمایه‌گذاران اصلی بر روی کودکان، بازمی‌گردد.

حالا در ایران وقتی کودک در دوسالگی از شیر گرفته می‌شود، تا پنج‌سالگی رها می‌شود. تازه اگر مادر حواسش باشد، تلاشش این است که مراقب خوراک کودک و رشد بدنی‌اش باشد و وزن او را در مسیر نمودار سلامت کنترل کند.

متأسفانه اصلاً متوجه نیستیم چه سرمایه‌ای در دست ماست و اگر مراقبت نکنیم از بین می‌رود. تازه مادرانی که می‌خواهند به آموزش کودک برسند، شروع می‌کنند به کودک زبان خارجی و شعر و قرآن بیاموزند. تمام این‌ها کودک را تخریب می‌کند؛ حتی آموزش قرآن. مادری که کودک را مجبور می‌کند کل قرآن را حفظ کند، چه خسارت عظیمی به کودک می‌زند و حتی راه را بر تعالی‌های معنوی و عرفانی این فرد در بزرگسالی می‌بندد. چه شعر، چه کلمه انگلیسی چه آیه قرآن همه این‌ها اگر قرار باشد بر ذهن و روان کودک آوار و انبار شود، کودک را تخریب می‌کند. این کودک باید به تدریج آمادگی و توانمندی‌هایی را پیدا کند که در آینده بتواند آیات قرآن را بنوشد و با تمام وجودش جذب کرده و وسع وجودی پیدا کند. ولی الان که مجبور می‌کنیم حفظ کند، آیات را هم مثل جملات انگلیسی حفظ می‌کند. با این کارها، کودک را حافظه‌محور می‌کنیم. کودک حافظه نیست، کودک گلوله سرمایه است. مجموعه سرمایه شیشه‌ای که باید مراقبت کنیم، زمین نخورد و نشکند.

حتی می‌توان ادعا کرد که اگر مادران فقط بچه‌های خود را تخریب نکنند، ما توسعه می‌یابیم. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، ما انسان را در بهترین جا و موقعیت می‌آفرینیم. بعد خودش آب می‌شود و هرز می‌رود و سرمایه‌ها را از دست می‌دهد. برای نمونه ببینید در جمع‌ها معمولاً کودکان این توانایی را دارند که بلند شوند و در مقابل جمعیت شعری بخوانند. اگر به کودک دوساله بگوییم بیاید شعر بخواند، معمولاً بلند می‌شود و به خوبی شعرش را می‌خواند و می‌رود، یا کودکان پنج‌شش‌ساله به صورت گروهی می‌آیند و شعرشان را می‌خوانند؛ اما میان بزرگسالان این مجلس چند نفر حاضرند و می‌توانند بسیار راحت در جلو جمع بایستند و شعر بخوانند. کودک توانمندی اینکه بیاید در برابر جمع صحبت کند و شعر بخواند را دارد؛ ولی هرچه بزرگ‌تر می‌شود ما این توانمندی را از او می‌گیریم. وقتی بزرگ می‌شویم دیگر نمی‌توانیم در جمع صحبت کنیم، نمی‌توانیم خودمان را در جمع به صورت طبیعی ارائه کنیم و این مشکل ما ایرانی‌هاست. اگر در جمع بگویند خودتان را معرفی کنید، نمی‌توانیم معرفی کوتاه و قشنگی داشته باشیم. بعد همین ناتوانی باعث می‌شود که برویم و خودمان را با روش‌های دیگری که چشم دیگران را بپر کند، ارائه کنیم.

❖ ماداران ناتوان اند نه مقصر

بنابراین ناتوانی مادران، معضل توسعه کشور است. مادران مقصر نیستند، بلکه ناتوان‌اند؛ اما مقصر کیست؟ بخشی از آن مذهب است. نوع مذهبی که الان می‌ورزیم با حقیقت شیعه بسیار فاصله دارد. نمونه ساده و پیش‌پافتاده آن استفاده از رنگ مشکی در پوشش ما ایرانیان است. دو حدیث از امام صادق (ع) و پیامبر اکرم (ص) داریم که می‌فرمایند: «رنگ مشکی لباس فراعنه است» یا «لباس سیاه لباس کفار است»؛ و می‌گویند: «این قدر مکروه است که نزدیک است حرامش کنیم». امام صادق (ع) سپس می‌گویند: «استثنائاً در عزای حسین لباس مشکی اشکال ندارد». آن هم چون امر سیاسی بوده است و می‌خواهند



اول پادشاهان را کرنش می‌کنیم و تا از آن‌ها خسته شدیم قهر می‌کنیم و وقتی قدرت پیدا کردیم، شورش می‌کنیم. ما اگر نمی‌توانیم پادشاهان را نقد کنیم به این دلیل است که در خانه، خودمان را هم نمی‌توانیم نقد کنیم. پس باید از خانه شروع کرد.

در کدام محله از شهر می‌توانید زنانی را پیدا کنید که هفتگی یا ماهی یک‌بار دروهم جمع شوند و بگویند مشکلات کوچکی چیست؟ گفت‌وگو کنند و با هم هم‌فکری کنند درباره مشکلات کوچکی و محله و شهر؟ گفت‌وگو مؤثر. مادران باید از خانه و محله شروع کنند. می‌خواهند بروند مهمانی، می‌خواهند دیوارهای خانه را رنگ کنند، میل و پرده را عوض کنند، راجع به همین‌ها گفت‌وگو کنند. اصلاً مهم نیست چه پرده‌ای بخرید مهم این است که راجع به خرید پرده گفت‌وگو کنید. به جای اینکه روزی یک بار داد بزنید فلانی زیاده را ببر بیرون، هفته‌ای یک بار راجع به نحوه دفع زیاده‌ها گفت‌وگو کنید. بعد کم‌کم یاد می‌گیرید چقدر این گفت‌وگوها در بهبود وضعیت مؤثر است. الان تقسیم کار در خانه‌ها چگونه است؟ همه سنتی. مادر و پدر به طور سنتی وظایفی را انجام می‌دهند. اگر هم کاری زمین ماند همه داد می‌زنند که یکی انجامش دهد. وظیفه هر کس در خانه چیست؟ در خانه همه باید مشارکت کنند؛ ولی برای تقسیم وظایف گفت‌وگویی باید بشود. ما حتی درباره موضوعات مهمی همچون تعویض خانه یا اتومبیل نیز گفت‌وگو مؤثری نداریم. پدر می‌آید و خبر می‌دهد که ماشینش رافروخته و یک ماشین جدید خریده است.

همین گفت‌وگوها، این توانمندی‌ها باعث می‌شود که وقتی کودک وارد جامعه شد، بتواند تعامل کارآفرینانه بکند. ما آدم‌هایی که ذاتاً کارآفرین‌اند بسیار داریم؛ ولی در عمل شکست می‌خورند. آدم‌هایی که ذاتاً خلاقیت و نوآوری دارند؛ ولی تعامل کارآفرینانه ندارند و شکست می‌خورند. شکست سرمایه‌گذاران و سیاستمداران و کارآفرینان مانع از ناتوانی‌های کودکانه آنان است؛ به عنوان مثال یکی از بلاهایی که امروز به جان ما افتاده بالای خودکفایی گندم است که ما برای رسیدن به آن، منابع آبی کم و باارزش را مصرف می‌کنیم. اگر آب نباشد ما نمی‌توانیم زندگی کنیم؛ ولی اگر گندم نباشد می‌توانیم با سبب‌زمینی سرکنیم که یک پنجم گندم آب می‌برد و پنج برابر گندم در یک مترمربع محصول می‌دهد. ولی سیاستمداران ما در ایران گفت‌وگویی جدی ملی درباره گندم ندارند. جرأت اینکه ببینند پشت تلویزیون و با مردم در این باره صحبت کنند ندارند، به مردم بگویند صنعت و کشاورزی و مصرف‌کنندگی ما این مشکلات را دارد و ما در جدول آب در دنیا داریم سقوط می‌کنیم. جرأت ندارند قاعده و قانون بگذارند و با مردم جدی صحبت کنند. آن‌ها نتوانند در گفت‌وگو و در

مقایسه فرایند توسعه در کشورهای در حال توسعه کار کرد و نتیجه تحقیقات او این است: اگر می‌خواهید بدانید کشوری توسعه پیدا می‌کند یا نه به کارخانه‌ها، ماشین‌ها، جاده‌ها، ساختمان‌ها و محصولات تولیدی و مصرفی‌اش نگاه نکنید؛ چون آن‌ها را می‌تواند بخرد، بدهد، کپی برداری کند یا حتی از روی دست دیگران یاد بگیرد و بسازد. فقط بروید در دبستان و پیش از دبستان و در خانه‌ها و ببینید کودکان چگونه پرورش می‌یابند. آیا روش پرورش آن‌ها به‌گونه‌ای است که با این ویژگی‌ها بار می‌آیند یا نه؟ یعنی آیا پرسشگر، پرتحرک، تنوع‌طلب، دارای توانایی نقد، دارای توانایی گفت‌وگو، دارای توانایی پذیرش نقد، ریسک‌پذیر، صبور، روادار (؟) و نظایر این‌ها تربیت می‌شوند یا نه؟ کودکان اگر با این ویژگی‌ها بزرگ می‌شوند در بزرگسالی می‌توانند توسعه بیافرینند. اگر کودکی این ویژگی‌ها را داشته باشد، وقتی بزرگ شد می‌تواند شرکتی تأسیس کند که ۱۰۰ سال دوام بیاورد و اگر شریک گرفت بلد باشد دائماً با او دعوا نکند. در ایران وقتی می‌گویی چند نفر شریک شوید و کارخانه‌ای بزرگ تأسیس کنید می‌گویند نه، «اگر شریک خوب بود خدا هم شریک داشت»؛ «من می‌خواهم آقای خودم باشم». در واقع این فرد چون توانایی و صبر و مدارا ندارد که با شریک بسازد این حرف را می‌زند. امروز ۹۵ درصد کارگاه‌های اقتصادی ما کوچک‌مقیاس یعنی زیر ۱۰ نفر یا خانوادگی است. این یعنی ناتوانی ملتی در شکل‌دهی به کار جمعی. البته این جمع‌بندی و جمله‌بندی از مطالب داگلاس نورث از من است و او دقیقاً این جمله‌ها را نگفته است.

علم روانشناسی جدید می‌گوید تا ده سالگی به کودک هیچ آموزشی ندهید. تا این سن، کودک باید فقط زندگی کردن را یاد بگیرد. نظام آموزشی مدرن در فنلاند این‌گونه است، به جای کیف به کودکان بالش می‌دهند که هر وقت می‌خواهند می‌خوابند. مشق و کتابی وجود ندارد فقط کودکان می‌روند مدرسه که توانایی گفت‌وگو یاد بگیرند. بتوانند با هم حرف بزنند، توانایی کار جمعی را بیاموزند، مشارکت و صبر را یاد بگیرند. ریسک‌پذیری، مسئولیت‌پذیری و توانایی‌های زندگی را یاد بگیرند. آموزش مال دبیرستان و دانشگاه است که متخصص و تکنسین تولید می‌کنیم برای کار در کارخانه. به گمان من در بین این ویژگی‌ها دو توانایی از همه مهم‌تر است و آن هم صبر و گفت‌وگو. یکی از معضلات اساسی ایرانیان کم‌صبری و ناتوانی در گفت‌وگو است. ما در برابر حکومت‌های خود بسیار کم‌صبریم. مردم انگلستان در طول ۸۰۰ سال پادشاهی‌شان یک پادشاه را کشتند و ما در طول ۳۰۰ سال گذشته هر ۲۵ سال یک شاه را کشتیم یا فراری دادیم یا در برابر دشمن او را تنها گذاشتیم. این نشان می‌دهد ما صبر نداریم و توانایی نداریم که با سیاستمداران خود گفت‌وگو کنیم.

پیروان حسین متمایز باشند. شکل و روشی که امروزه در جامعه داریم، با این احادیث بسیار فاصله دارد. بخش عظیمی از افرادی که شب‌ها در تصادفات رانندگی کشته می‌شوند، بانوان سیاه‌پوش‌اند. آمار می‌گوید تعداد کشتگان زن در شب بیشتر از روز است و تعداد کشتگان لباس سیاه و تیره بیشتر از بقیه رنگ‌هاست. این اولین عارضه مشکلی پوشی ماست. مسائل افسردگی به جای خود، مسئله مدیریت لباس سیاه به جای خود و تازه خسارت اقتصادی که می‌زند نیز به جای خود؛ چون یک متر این چادرهای مشکلی را ما خودمان تولید نمی‌کنیم و همه را وارد می‌کنیم. این یک نمونه به‌ظاهر ساده است. آیا در میان ما کسانی هستند که بتوانند درباره خسارت‌های لباس سیاه و لزوم تغییر رنگ لباس‌مان و در زمینه تغییر رنگ چادرها در جمع محدود خانواده یا در جمع اداره یا در جمع عمومی گفت‌وگو مؤثر داشته باشند؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

شما بانوان فعالی که اینجا حضور دارید یا در دانشگاه‌ها یا محافل اقتصادی و اجتماعی هستید، یا فعالان مدنی هستید یا فعال فرهنگی، خواه مانده‌ها داشته باشید خواه چادر، رنگ پوشش بیشتر شماها یا مشکلی است یا تیره. این حرکتی کوچک است که نه قانون و نه شرع و نه عقل با آن مخالفتی ندارد. بانوان، به خصوص فعالان مدنی، بیایید و در زمینه خود را به عنوان بانوان فعال نشان دهید. بیایید و از رنگ‌های روشن به جای رنگ‌های سیاه و تیره استفاده کنید. در همین یک قلم، ببینید توانمندید یا خیر. تیره‌پوشی ایرانیان یکی از مسائلی است که باید روی آن کار و حل شود. در این مقوله بیشتر خود مردم و جامعه مقصرند تا حکومت. ممکن است اگر بخواهیم در اداره‌ای برویم مقررات داشته باشد؛ ولی زندگی اجتماعی ما را که مختل نمی‌کند. می‌خواهید حجاب داشته باشید، داشته باشید؛ ولی حجابی شاد. این را به عنوان آزمونی برای بانوان می‌توان استفاده کرد. توسعه از این توانایی‌ها شروع می‌شود. توانایی تغییر هم خودش یک توانایی مهم است و این توانایی را کودکان از مادرانشان می‌آموزند. اگر شما نتوانید درباره تغییر رنگ لباس‌تان تصمیمی بگیرید، نشانه معناداری است. البته همین‌که اینجا نشست‌اید و با آرامش به سخنان من گوش می‌دهید، می‌تواند نشانه توانایی پذیرش نقد به خودتان باشد. البته به شرطی که اکنون در دلتان نخواهید حرف‌های من را نقد کنید؛ اما جرأت ابراز آن را در جمع نداشته باشید.

❖ زنان از کجا شروع کنند؟

اقتصاددانی به نام داگلاس نورث که برنده جایزه نوبل اقتصادی سال ۱۹۹۳م است، چند دهه روی



سخنرانی‌های خود فقط خطبه می‌خوانند.

❖ دوله بذر توسعه

در تمام حوزه‌ها مشکلات ما به ناتوانی کودکی برمی‌گردد و مهم‌ترین آن ناتوانی در گفت‌وگوست. اصلاً بگوییم بذر توسعه دوله دارد؛ لپه گفت‌وگو و لپه صبر. تمام مسائل ما اگر بخواهد اصلاح شود باید از خانه شروع شود، معیار توسعه خواه بودن حکومت برای من این نیست که آیا انرژی اتمی می‌تواند غنی کند یا نه؟ چون حتی اگر انرژی اتمی هم غنی کند در دست انسان‌های ناتوان منجر به آلودگی محیط زیستی می‌شود که نمی‌توانیم کنترلش کنیم. معیار حکومت توسعه‌خواه در ایران برای من این است که آیا حکومت حاضر است مثل ۲۰ سال گذشته که در جاده‌ها و سدها و پتروشیمی و غیره سرمایه‌گذاری کرد، ۲۰ سال هم برای توانمندسازی زنان سرمایه‌گذاری کند؟ برای ارتقا کودکان در خانه سرمایه‌گذاری کند؟ در هیچ کدام از برنامه‌های توسعه کشور قید نشده است که این مقدار بودجه برای توانمندی زنان اختصاص یابد. توانمندی هم اگر درجایی آمده حرفه‌آموزی را گفتند، آموزش کسب‌وکار را گفتند. توانمندسازی به این معنا که بانوان ما بتوانند نقش اجتماعی مؤثر را بازی کنند، نمی‌بینیم و مهم‌تر از این درباره کودکان.

در حال حاضر حکومت ما نه عزم لازم و نه توان اقتصادی لازم را دارد که در آموزش و پرورش و تحول خانواده سرمایه‌گذاری کند. الان باید برگردیم به خودمان. خوشبختانه در ایران، آن قدر حکومت و دولت از نظر اقتصادی ضعیف شده است که دیگر نمی‌تواند جلوی حرکت‌های توسعه‌ای جامعه را بگیرد؛ بنابراین جامعه می‌تواند خودش شروع کند. تا قبل از این چون حکومت و دولت پول داشت، هر کاری را که جامعه اقدام به انجام آن می‌کرد، دولت می‌گفت نه من خودم بپردازم. نمی‌گذاشت جامعه مدنی و بخش خصوصی فعالیت داشته باشد. حالا دیگر پول ندارد و نمی‌تواند. حالا وقتی است که نهادهای مدنی و خانواده‌ها و محله‌ها دور هم جمع شوند و فکر کرده و کار کنند و مهم‌ترین نکته شروع این است که گفت‌وگو را تمرین کنیم. توانمندی ما با تمرین گفت‌وگو شروع می‌شود. حتی اگر می‌خواهیم بدانیم در درمان چیست، باید با گفت‌وگو شروع کنیم. الان باید نهضت توانمندسازی زنان و بسط گفت‌وگو میان نهادهای مدنی بگیرد.

مرتبط با زنان که مأموریت توانمندسازی گفت‌وگویی زنان را داشته باشد. شاید در حال حاضر جامعه به علت حساسیت کار در دوران کودکی، نتواند «ریسک‌پذیری» یا دیگر ویژگی‌ها را قوت بخشد؛ ولی گفت‌وگو را شاید بتواند.

در این مسیر باید همه کمک کرده و مادران را آگاه کنیم که در خانه چگونه کودکانشان را در درجه اول تخریب نکنند و در درجه دوم توانمند بار بیاورند. اگر ما ۳۰ سال کار مداوم کنیم، می‌توانیم بگوییم که شاید نسل بعدی یا دو نسل بعدی ما نسلی است که می‌تواند توسعه را شروع کند. ما ۳۰ سال بسیار سختی پیش رو داریم، ۳۰ سالی که دیگر پول نفت نداریم و دولت دیگر نمی‌تواند هر جا و هر مقداری خرج کند. تغییر را باید از خودمان، خانه‌ها و کودکانمان شروع کنیم و مهم‌ترین گامش گفت‌وگوست. نهادهای مدنی تاسیس و تقویت کنیم که مأموریت آنان بسط گفت‌وگو و ایجاد ارتباط و توانمندسازی اجتماعی زنان باشد. تا وقتی ما این فشار را برای یک نسل به خودمان ندهیم و سختی را تحمل نکنیم، چرخ این جامعه همان‌گونه که تاکنون بوده است، می‌چرخد.

اگر می‌خواهیم ۴ میلیون بانوی تحصیل کرده کشور سهم و نرخ مشارکت خودشان را افزایش دهند، باید توانمندسازی اجتماعی را شروع کنیم. کشورهای در حال توسعه پیشرو، نرخ مشارکت زنان ۴۰ درصد به بالا است. کشورهای توسعه‌یافته اروپایی نرخ مشارکت زنان ۶۵ درصد است و گفتیم که نرخ مشارکت زنان در ایران ۱۴ درصد است. فاصله را ببینید و مقایسه کنید. سواد و دانشگاه و مدرک تحصیلی مشکلی از ما حل نمی‌کند. تا زمانی که ما نتوانیم بذر توسعه را در خانه‌ها و از طریق گفت‌وگو و ایجاد بسترهای لازم برای مشارکت و تعامل و غیره برای کودکانمان بکاریم، حتی آموزش هم چندان کمک نمی‌کند؛ یعنی اگر بانوان جامعه به مطالعه کتاب درباره کودک اقدام کنند نیز کمکی نمی‌کند. ویژگی‌های لازم باید تمرین و رفتار بشود. شما استادان روانشناسی را می‌بینید که در خانه‌های خود مشکل دارند، با همسرشان مشکل دارند؛ این یعنی روانشناسی کمکی نمی‌کند که شما زندگی خود را بهتر کنید؛ یعنی درصد استادان روانشناسی که در خانه مشکل دارند، کمتر از استادان اقتصاد که مشکل دارند نیست؛ پس دانش روانشناسی الزاماً کمکی نمی‌کند، تمرین و تربیت مهم است.

به نظر نام وزارت آموزش و پرورش ما را باید عوض کنند و بگذارند پرورش و آموزش؛ در حالی که اصلاً پرورش از این نهاد بیرون رفته و همه‌اش شده است آموزش و متأسفانه فساد نظام آموزشی به پیش دبستانی‌ها هم کشیده شده است. امروز برای ورودی پیش دبستانی‌ها امتحان می‌گیرند و این جنایت است در حق کودکان ما. کودکان تا قبل از مقطع دبیرستان نباید در معرض مسابقه و مقایسه قرار بگیرند. اینجاست که باین همه مشکل باید از جایی شروع کنیم. اگر حکومت حواسش بود و دغدغه توسعه داشت، می‌گفتم اولین کار این باشد که وزارت پرورش را از وزارت آموزش جدا کند.

پیش دبستان و دبستان را ببرد در وزارت پرورش و با ساختاری نو شروع کند و دبیرستان و دانشگاه، همه را در وزارت آموزش جا بدهد. فعلاً به اینکه حکومت و دولت شروع‌کننده چنین حرکتی باشند، امیدی نیست، خانواده‌ها هم شاید نتوانند انفرادی شروع کنند؛ بنابراین باید نهادهای مدنی شروع‌کننده باشند. باید بانوان را توانمند کرده و آن‌ها را از نقششان در توسعه آگاه کنند.

داستان «معضل زن» در توسعه، همین جاست؛ یعنی این معضل باید به دست خود زن‌ها حل شود، مردان در این زمینه ناتوان اند. مردان در برنامه‌ریزی برای زنان، باز مردانه فکر می‌کنند. برای عبور از این مسئله باید از خود زنان شروع کنیم. بانوان در جمع‌ها و شبکه‌های زنانه شروع‌کننده باشند، گفت‌وگو کرده، همدیگر را نقد کرده و تعامل کنند. اگر کسی باشد که در حوزه‌های ارتباطات اجتماعی توانمند باشد، کمکشان می‌کند، مربی‌ای باشد تا گردهمایی‌ها به نتیجه مثبت بینجامد. مادر حال حاضر نمی‌توانیم اعلام عمومی کنیم که خانم‌ها توانمند شوید، نه دولت می‌تواند و نه می‌خواهد که کاری کند؛ پس تنها راه این است که بانوان فعال در نهادهای مدنی، انجمن‌های بانوان و سایر نهادهایی که زنان در آن‌ها فعال هستند نقش خودشان را ایفا کنند و تحولی در حضور زنان در جامعه بیافرینند.

❖ جمع‌بندی

در پایان باید تأکید کنیم که می‌باید که مطرح می‌کنم فعلاً از جنس آسیب‌شناسی است. ما هنوز در مرحله آسیب‌شناسی و گفت‌وگو هستیم و هنوز نسخه‌ای پیچیده نشده است. پیشنهادهایی هم که دادم فقط برای مثال بود و برای اجرایی شدن آن‌ها باید روی آن‌ها گفت‌وگو و فکر صورت گیرد. در هر صورت خطاب و محور صحبت من زنان بودند؛ اما نمی‌توان گفت زنان مقصرند. من به عنوان پزشکی اجتماعی که ۲۰ سال است روی موضوع توسعه کار می‌کنم، می‌گویم جامعه ما دچار این بیماری است؛ اما این بیماری باید نخست در زنان ما درمان شود. البته ممکن است هر پزشکی در شناخت بیماری اشتباه کند یا یک بیماری را افراطی بیان کرده و بیش از حد برجسته کند؛ ولی این موضوعات تاریخی باید در بعضی مواقع افراطی بیان شوند تا جامعه احساس خطر کند تا به سیاستمداران به خود تکان بدهند و فکرها و اندیشه‌ها فعال شود. باید از جایی شروع کنیم و جایش همین جاست. دیرتر از این دیر خواهد شد.

